

نقد مقاله " کذب در کلام وحیانی "

یکی از روش‌های منتقدان متون مقدس ادیان الهی برای اثبات بشری بودن این متون نشان دادن گزاره‌های کاذب (به معنای عام که شامل گزاره‌های خلاف اخلاق یا به عبارت دیگر گزاره‌های اخلاقی کاذب هم می‌شود) در آنها است. استدلال منتقدان به طور خلاصه این است که اگر خدا را عالم مطلق، خیرخواه مطلق و قادر مطلق بدانیم، آنگاه به این نتیجه می‌رسیم که اگر چنین خدایی بخواهد کتابی آسمانی برای هدایت انسان‌ها بفرستد، محتوای آن کتاب (چه در حوزه گزاره‌های اخباری و چه در گزاره‌های اخلاقی) باید عاری از هرگونه کذب باشد. چرا که خدای عالم مطلق، همه حقایق را می‌داند و خیرخواهی و حکمت او اقتضا می‌کند که حقیقت را بگوید و آدمیان را به اشتباه و خطا نیندازد و قدرت مطلقه‌اش به او این امکان را می‌دهد که اراده‌اش در بیان حق و حقیقت را پیاده کند. پس اگر کتابی از جانب خداوند باشد، هیچ کذبی نباید در آن راه یابد. حال اگر در یک کتاب مقدس (مثلاً قرآن) گزاره یا گزاره‌های کاذبی پیدا شود، با توجه به استدلال فوق معلوم می‌شود که در واقع از جانب خداوند نیست.

آقای احمد نراقی در مقاله " کذب در کلام وحیانی " تلاش کرده‌اند تا استدلال مذکور را به نقد کشیده و نشان دهند که صرف وجود پاره‌ای گزاره‌های کاذب در یک متن، منطقاً به این نتیجه نمی‌انجامد که: آن متن از جانب خداوند نیست. ایشان ابتدا مقدمه و پیش‌فرض اصلی استدلال منتقدان را به شکل زیر گزارش داده و آن را "آموزه شرط صدق" نام نهاده‌اند:

اگر متن الف از جانب خداوند باشد، آنگاه هیچ کذبی در آن وجود نخواهد داشت

آنگاه اشکال اصلی آن استدلال را در همین گزاره کلیدی دانسته و پرسیده‌اند:

چرا باید فرض کنیم پیام خدای عالم مطلق و خیر محض باید از هرگونه کذبی پیراسته باشد؟

دلیل قائلان به آموزه شرط صدق این است که این آموزه نتیجه منطقی اوصاف خداوند است و این دلیل در ابتدای مقاله آقای نراقی نیز به طور خلاصه آمده است:

زیرا فرض بر این است که وجود گزاره‌های کاذب، حکایت از آن می‌کند که یا خداوند از حقیقت بی‌خبر بوده است و لذا عالم مطلق نیست و یا چندان پروای گمراه شدن انسان‌ها را نداشته که پیام خود را از کذب بپیراید و لذا خیر محض نیست.

بنابراین پاسخ پرسش فوق از پیش معلوم است. اکنون آقای نراقی باید دلیل مذکور را نقد کنند و نشان دهند که بین عالم مطلق و خیر محض دانستن خداوند از یک طرف و آموزه شرط صدق از طرف دیگر (یا به تعبیر ساده‌تر بین شرط و نتیجه خود آموزه شرط صدق) تلازم منطقی وجود ندارد. سخن ایشان در این مورد چنین است:

به نظر می‌رسد که قائلان به آموزه «شرط صدق»؛ این سه مفهوم را با یکدیگر خلط کرده‌اند: کذب، خطا و دروغ. کذب عبارت است از گزاره‌ی کاذب، یعنی گزاره‌ای که محتوای آن منطبق بر واقع نیست. خطا عبارت است از گزاره‌ی کاذبی که به قصد اصابت به واقع بیان شده است، اما به آن هدف، اصابت نکرده است. دروغ عبارت است از گزاره‌ی کاذبی که به قصد فریب بیان شده است. بنابراین، هر خطا و دروغی کذب است، اما هر کذبی، خطا و دروغ نیست ... آنچه با خیریت خداوند ناسازگار است، قصد فریب و آنچه با علم او ناسازگار است، قصد اصابت به واقع و ناکامی در آن است.

اما در اینجا آقای نراقی فقط مدعای خود مبنی بر سازگاری بین کذب و علم مطلق خداوند را مطرح کرده و هیچ دلیلی برای توجیه آن نیاورده‌اند. پرسش اینجاست که: چرا باید بگوییم آنچه با علم مطلق خداوند ناسازگار است، صرف کذب نیست بلکه قصد اصابت به واقع و ناکامی در آن است؟ منتقدان به هیچ وجه بین سه مفهوم کذب، خطا و دروغ خلط نکرده‌اند (یا دست کم نشانه‌ای که چنین خلطی را نشان دهد وجود ندارد). از نظر آنها هرکدام از سه مفهوم یاد شده با یک یا چند مورد از صفات خداوند (مانند علم مطلق، خیریت محض، قدرت نامحدود و ...) ناسازگار می‌افتد و دلیلی نداریم که حکم کذب را از خطا و دروغ جدا کنیم. چنانچه آقای نراقی برای این استثنا در حکم دلیل روشن و منطقی نیاورند، مدعای مدلل منتقدان مبنی بر تلازم منطقی بین اوصاف خداوند از یک طرف و آموزه شرط صدق از طرف دیگر به قوت خود باقی می‌ماند و نمی‌توان به صرف ادعای عدم تلازم منطقی بین آن دو نتیجه گرفت که:

پس، کاملاً می‌توان فرض کرد که خداوند در پیام خود پاره‌ای گزاره‌های کاذب را گنجانیده، اما قصد وی بیان ناکام حقیقت یا فریفتن مخاطبان نبوده است. در این صورت وجود آن گزاره‌های کاذب، لزوماً با خیریت و علم باری ناسازگار نخواهد بود، و این بدان معناست که مقدمه‌ی «۲» (آموزه شرط صدق) کاذب است. آقای نراقی گمان کرده‌اند به صرف تفکیک کذب از دروغ و خطا و تأکید بر اینکه دروغ و خطا با علم مطلق و خیریت محض خداوند ناسازگار است، معلوم می‌شود که صرف کذب با آن اوصاف ناسازگاری ندارد و لذا مطلب را تمام شده فرض کرده و به سراغ بخش بعدی بحث رفته و پرسیده‌اند:

اما چرا در پیام خداوند گزاره‌های کاذب وجود دارد؟ قصد خداوند از گنجانیدن گزاره‌های کاذب در متن وحیانی چیست؟

آنگاه ابتدا یک پاسخ کلی به این پرسش داده‌اند:

به احتمال زیاد ما هرگز نمی‌توانیم با اطمینان از دلایل یا قصد واقعی خداوند در این باره پرده برداریم. اما به نظر می‌رسد که دست‌کم می‌توانیم پاره‌ای دلایل ممکن را برای این پدیده پیشنهاد نماییم. و سپس یکی از دلایل ممکن و خردپسند را چنین بیان کرده‌اند:

در پاره‌ای موارد، گوینده پیام خود را با استفاده از مفروضات و باورهای مخاطبان، بیان می‌کند، هرچند که خود لزوماً به آن مفروضات باور ندارد. در این موارد، فرض گوینده آن است که محتوای آن پیام در قالب مفروضات مخاطبان به نحو مؤثرتری نزد ایشان مفهوم و مقبول می‌افتد. برای مثال، فرض کنید که من به همراه دوستی به یک مجلس میهمانی می‌روم. دوست من از سرزمینی آمده که در آن سرزمین، هیچ‌کس هیچ چیزی درباره‌ی میوه کیوی نمی‌داند، اما او در مزرعه‌اش سیب‌زمینی‌های کوچکی می‌کارد که بسیار شبیه به کیوی است. ناگهان من در گوشه‌ای از مجلس، فرد بسیار خوش سیمایی را می‌بینم که در حال خوردن کیوی است و مایلم توجه دوستم را نسبت به آن فرد جلب کنم. بنابراین رو به وی می‌کنم و می‌گویم: فردی که در حال خوردن سیب‌زمینی است، بسیار خوش سیماست. دوست من به آن گوشه‌ی مجلس نظر می‌کند و فردی را که مورد اشاره‌ی من است تشخیص می‌دهد و زیبارویی وی را تصدیق می‌کند. آیا گزاره‌ای که من بیان کرده‌ام صادق است؟ مطابق یک تحلیل، آن گزاره ... منطقاً کاذب است ... اما آیا بیان این گزاره حکایت از جهل، خطا یا فریبکاری من می‌کند؟ به نظرم پاسخ آشکارا منفی است ... بنابراین، کاملاً می‌توان فرض کرد که ورود پاره‌ای گزاره‌های کاذب در متن کلام وحیانی، از آن جهت است که خداوند، پاره‌ای مفروضات قوم در عصر تنزیل وحی ... را برای بیان مؤثرتر پاره‌ای حقایق به کار گرفته است.

در اینجا آقای نراقی برای توجیه دیدگاه خود از دو راه وارد شده‌اند. راه اول یک دلیل کلی و عام برای توجیه ورود بعضی گزاره‌های کاذب در متن پیام الهی است و آن اینکه: ممکن است خداوند بنا به علل و دلایل موجهی که ما نمی‌دانیم _ عالمانه و عامدانه گزاره‌های کاذبی را در میان متن خود گنجانده باشد. در این صورت وجود چنین گزاره‌های کاذبی با اوصاف خداوند ناسازگار نمی‌باشد و نشان نمی‌دهد که آن متن از جانب خداوند نیست. راه دوم ارائه یکی از دلایل ممکن برای ورود پاره‌ای گزاره‌های کاذب در متن پیام الهی است و آن اینکه: ممکن است خداوند برای بهتر فهماندن پیام خود به مخاطب از این راه استفاده کرده باشد (مانند سیب‌زمینی و کیوی). به نظر من دلیل فوق و نمونه مبتنی بر آن یک اشکال عمده دارد و آن اینکه علل یا دلایل برای گنجاندن گزاره‌های کاذب در میان متن پیام (مانند نمونه ارائه شده) اصولاً ناشی از محدودیت در علم و قدرت است و در مورد خداوند نمی‌تواند صادق باشد. این استدلال ناشی از قیاس نادرست خداوند با انسان است. به یاد بیاورید که یکی از پاسخ‌های عمده متکلمان به مسئله شر این است که ممکن است خداوند بنا به علل و دلایل موجهی لازم دیده است که دردها، شکنجه‌ها، ظلم‌ها، بدبختی‌ها، محرومیت‌ها و مشکلاتی در زندگی بشر وجود داشته باشد. آنگاه مثال پدر و فرزند را می‌آورند و می‌گویند گاهی پدر با نیت اصلاح فرزند و سوق دادن او در جهت رشد و کمال، او را تنبیه می‌کند. فرزند ممکن است در اثر جهل و نادانی خود این را نشانه بی‌مهری پدر و یا حتی نوعی ظلم بداند، درحالی که چنین نیست. ممکن است خداوند هم (به عنوان مثال) برای درس‌آموزی و رشد و کمال آدمیان این مشکلات و ناراحتی‌ها را برای او به‌وجود می‌آورد. اما اشکال این توجیه در این است که قیاس خداوند با یک انسان نادرست است. پدری که فرزندش را تنبیه می‌کند به خاطر این است که محدودیت علم و قدرتش او را ناگزیر از تنبیه کودک کرده است. اگر او می‌توانست یا می‌دانست، از راه دیگر وارد می‌شد. خداوند عالم مطلق و قادر مطلق هم اگر می‌خواهد آدمی را به رشد و کمال معنوی برساند، می‌تواند از راه‌های دیگری وارد شود. اکنون اگر بگویید که خلقت انسان به‌گونه‌ای است که فقط در دوره حوادث و مشقات و دردها و رنج‌ها آبدیده می‌شود و به رشد و کمال می‌رسد، آنگاه این پرسش پیش می‌آید که چرا خداوند انسان را چنان خلق کرده است که فقط از این راه به رشد و کمال برسد؟ مگر نمی‌توانست انسان را به‌گونه‌ای خلق کند که با شادی‌ها و

لذت‌ها به این هدف برسد؟ عین همین داستان را می‌توان در مورد متون مقدس شبیه‌سازی کرد. هر توجیهی برای گنجاندن گزاره‌های کاذب در متن پیام الهی در نهایت با علم و قدرت و حکمت الهی ناسازگار می‌افتد. به عنوان مثال اگر قصد خداوند فهماندن پیام خود به انسان‌ها باشد، به هیچ وجه لازم و ضروری نیست از طریق گنجاندن گزاره‌های کاذب در درون متن پیام به هدف خود برسد. او می‌تواند قدرت فهم پیام را به آدمی بدهد و یا پیام را به‌گونه‌ای منتقل کند که نیازی به آمیختن آن با کذب نباشد. در مثالی که آقای نراقی آورده‌اند (سیبزمینی و کیوی) گوینده پیام به خاطر محدودیتی که در علم و قدرتش وجود دارد، چاره‌ای ندارد جز اینکه پیام اصلی خود را با کذب آمیخته کند. اما خداوند چنین محدودیت‌هایی ندارد، پس مثال مذکور هم مبتنی بر قیاس باطل خدا با انسان است.

اکنون فرض کنیم استدلال مذکور درست است، اما پرواضح است که در این استدلال از واژه متن یا کتاب آسمانی به صورت کلی و بدون در نظر گرفتن هیچ ویژگی خاصی سخن رفته است. اما وقتی متن یا کتاب آسمانی ویژگی‌های خاصی را پیدا می‌کند، دلیل فوق دیگر نمی‌تواند در آنجا به‌کار آید. توضیح اینکه فرض کنیم خداوند می‌خواهد کتابی آسمانی نازل کند که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

- (الف) برای هدایت همه انسان‌ها (در همه جوامع) و در همه زمان‌ها (تا روز قیامت) باشد.
- (ب) در درون متن ادعا کند که همه مطالب این کتاب حق است و باطل در آن را ندارد.
- (ج) در این کتاب ادعا کند که هیچ تناقضی در آن وجود ندارد.
- (د) در جای جای کتاب، تکذیب‌کنندگان آیات آن را تهدید به عذاب دائمی در جهنم کند.

اکنون پرسش این است: آیا خداوند می‌تواند به هر علت یا دلیلی گزاره‌های کاذبی را در چنین کتابی بگنجاند؟ پاسخ منطقاً منفی است. من دلایل خودم را بر مبنای تفکیک بین ویژگی‌های مذکور می‌آورم:

1. ویژگی الف دست کم می‌تواند مانع از آن شود که گزاره‌های اخلاقی محدود به زمان و مکان خاص در این متن بیاید. توضیح اینکه اگر خداوند بخواهد کتابی آسمانی برای هدایت همه انسان‌ها در همه جوامع و در همه زمان‌ها (تا روز قیامت) نازل کند، به اقتضای علم و حکمت علی‌الاطلاقش نباید آموزه‌های اخلاقی و دستورات عملی‌ای در آن بیاورد که فقط در جامعه‌ای خاص و در دورانی خاص مورد پذیرش مردم قرار می‌گیرد. دستورات عملی و آموزه‌های اخلاقی چنین کتابی باید در چارچوب اخلاقیات عام و جهان شمول باشد تا در همه زمان‌ها و در همه جوامع با فرهنگ‌های مختلف صادق و پذیرفتنی باشد. به عنوان مثال در این کتاب باید قاعده طلایی اخلاق محور قرار گرفته و بر روی آن تأکید شود. حال اگر در یک متن (مثلاً قرآن) دستورات و احکامی وجود داشته باشد که با قواعد عام و جهان شمول اخلاقی منافات داشته باشد، (مانند جواز تصاحب و ازدواج با زن شوهرداری که از طریق برده گرفتن و یا اسیر گرفتن در جنگ به چنگ مسلمانان افتاده است) و از طرفی در این کتاب تصریح شده باشد که این کتاب برای هدایت همه جهانیان در همه اعصار نازل شده است، می‌توان نتیجه گرفت که کتاب مذکور از جانب خداوند نیست. چون خداوند عالم و حکیم اگر بخواهد کتابی برای همه عصرها و نسل‌ها نازل کند، فرهنگ و اخلاقیات مردم یک جامعه کوچک در گوشه‌ای از جهان و در دوره‌ای خاص (مثلاً هزارو چهارصد سال پیش) را مبنا و محور دستورات و احکام عملی خود قرار نمی‌دهد.
2. ویژگی دوم (ب) مانع از آن می‌شود که خداوند هرگونه گزاره کاذب (اخباری یا اخلاقی) را به هر علت یا دلیلی در میان متن کتاب بگنجاند، چراکه در این صورت به تناقض‌گویی می‌افتد. همچنین ویژگی سوم (ج) مانع می‌شود که هر نوع تناقض‌گویی در کتاب راه یابد. حال اگر در کتابی (مثلاً قرآن) تصریح شده باشد که در این کتاب هیچ خطا و تناقضی وجود ندارد، کشف هر خطا و تناقضی در آن منطقاً نشان می‌دهد که کتاب مذکور از سوی خداوند عالم و حکیم نیست.

3. ویژگی چهارم (د) به لحاظ اخلاقی مانع از آن می‌شود که هرگونه گزاره کاذب در متن راه یابد. خدای عالم و حکیم و خیرخواه محال است گزاره‌های کاذبی (به هر علت یا دلیلی) در متن کتاب خود بگنجاند و در عین حال کسانی را که کذب بودن آن گزاره‌ها را کشف کرده و بیان می‌کنند، تهدید به عذاب ابدی در جهنم بکند. پس به طور خلاصه، حتی اگر فرض کنیم آموزه شرط صدق که مبنای اصلی استدلال منتقدان متون مقدس است، به صورت کلی و انتزاعی قابل دفاع نیست، دست کم می‌توانیم بگوییم که آن آموزه با افزودن پاره‌ای ویژگی‌ها به واژه متن تبدیل به گزاره‌ای صادق می‌شود و باید توجه داشت که بحث‌های جاری در مورد ماهیت کلام وحیانی هیچگاه جنبه انتزاعی و کلی نداشته بلکه همواره در مورد متن مقدس موجود با ویژگی‌های خاصی بوده است که یا خود متن به آن ویژگی‌ها تصریح می‌کند و یا پیروان آن مدعی اتصاف کتاب به آن ویژگی‌ها

هستند. به عنوان مثال امروز در میان اندیشمندان ایرانی سخن پیرامون قرآن است، قرآنی که بنا به ادعای خود و پیروانش (مسلمانان) از جانب خداوند عالم مطلق، حکیم مطلق، قادر مطلق و خیرخواه مطلق برای هدایت همه انسان‌ها در همه زمان‌ها نازل شده و همه آیاتش حق است و هیچ تناقضی در آن راه ندارد و تکذیب‌کنندگان آیاتش سرنوشتی جز عذاب ابدی در جهنم ندارند. پرسش این است که آیا کشف گزاره‌های کاذب و یا تناقض‌گویی در قرآن نشان نخواهد داد که این کتاب از جانب خداوند نیست؟

امضا محفوظ